**خطبة البیان و خطبه‏های منسوب به (امیر موءمنان(ع))**

**صادقی، مصطفی**

سخنان و کلمات گهربار امیر بیان و مولای متقیان، حضرت علی(ع) منحصر به نهج البلاغة نیست. آنچه سیّد شریف رضی جمع نموده، همان گونه که از نامش پیداست، خطبه‏ها و کلماتی است که از فصاحت و بلاغت بالایی برخوردار بوده، نسبت به دیگر سخنان آن حضرت، جلوه ادبی بیشتری دارد. با این حال، در منابع قدیم و جدید، خطبه‏هایی به آن امام بزرگوار منسوب است که خالی از فصاحت و بلاغت نیست، ولی در نهج البلاغة نیامده است. غالب اینها، بخصوص آنچه در منابع کهن و معتبر وجود دارد، قابل انکار نیست، اما در صدور برخی از خطبه‏ها و کلمات از آن حضرت، تردید جدی وجود دارد و علما و نویسندگان، به فراخور مبنای حدیثی خود، در ردّ و قبول آنها سخنانی گفته‏اند.

از جمله آنها، خطبه‏ها و بیاناتی است که به ملاحم و پیش‏گویی‏هایی درباره آینده، اختصاص دارد. طولانی‏ترین، مشهورترین و در عین حال، غیرقابل اعتمادترین آنها خطبة‏البیان است. با آنکه تاکنون درباره این خطبه مطالب زیادی گفته شده، اما از آنجا که هنوز این خطبه موافقان و طرفدارانی دارد، لازم است به نقد آن بیشتر پرداخته شود. البته این نوشتار به خطبة البیان اختصاص ندارد، بلکه چند خطبه دیگرِ منسوب به امیر موءمنان(ع) را مورد بحث و بررسی قرار خواهد داد. وجه اشتراک این خطبه‏ها دربرداشتن مطالبی درباره آخرالزمان و حوادث آینده جهان اسلام از زبان آن حضرت است.

ضرورت و اهداف

در میان خطبه‏هایی که به امیرالموءمنین(ع) منسوب است، برخی شامل مطالبی نادرست و غلوآمیز است و با دیگر کلمات و شیوه آن حضرت تناسبی ندارد. امروزه این خطبه‏های آکنده از غلو و همچنین کلمات پیش‏گویانه، بدون دلیل قطعی، به ایشان نسبت داده می‏شود. از سویی دیگر، دشمنان اهل بیت به این منقولات استناد کرده و شیعه را همان فرقه منحرف غالی به شمار می‏آورند؛ در حالی که ائمه معصوم به شدّت با این افکار مبارزه کرده و تلاش زیادی برای جدایی شیعه از این فرقه فاسد و منحرف انجام داده‏اند. سوء استفاده دیگر، از برخی دوستانِ غافل در موضوع ملاحم و پیش‏گویی حوادث آینده است که با استناد به برخی خطب، در صدد اقناع مخاطبان و تشنگی ناشی از علاقه به آگاه شدن از رویدادهای عجیب و رخدادهای آینده هستند؛ در حالی که دامن زدن به این مطالب ـ که گاه انگیزه مادی نیز همراه آن است ـ می‏تواند در آینده مشکلاتی را به وجود آورد؛ از جمله آنکه پس از گذشت مدتی، معتقدان می‏پرسند که چرا آنچه امام پیش‏گویی کرده بود، محقق نشد؛ غافل از اینکه بسیاری از آن گفته‏ها از امام صادر نشده است.

هدف این نوشتار، تفکیک موارد صحیح و نادرست از میان این خطبه‏ها و بررسی و نقد مواردی است که به خطا از کلمات امیرالموءمنین(ع) دانسته می‏شود.

پیشینه

تا آنجا که نگارنده بررسی نموده و مطلع است، بررسی کاملی درباره خطبه‏های متعددی که به امام علی(ع) نسبت داده می‏شود، انجام نگرفته و نوشتار حاضر نیز به همه جوانب آن نپرداخته، بلکه تذکری است برای آغاز این بررسی‏ها. مرحوم میرزای قمی، صاحب قوانین الاصول، در انتهای کتاب جامع الشتات، به تفصیل درباره خطبة البیان و اشکالات آن سخن گفته، اما پس از ردّ انتساب خطبه به امام(ع)، درصدد توجیه آن برآمده است. در سال‏های اخیر، علاّ مه جعفر مرتضی عاملی، از مطالب این خطبه برآشفته و بخش مهمی از کتاب دراسة فی علامات الظهور والجزیرة الخضراء را به ردّ خطبة البیان اختصاص داده است. درباره خطبه افتخار و تطنجیه مقاله‏ای به قلم آقای مسعود بیدآبادی در شماره 25 فصلنامه علوم حدیث منتشر شده و نویسنده، نظریات مختلف درباره آن دو خطبه را بررسی و از خطبة البیان نیز سخن گفته است. با این حال، آنچه مورد نظر نگارنده است و در نوشتار حاضر می‏آید، پیشینه‏ای ندارد؛ زیرا در موارد فوق، تنها به چند خطبه اکتفا شده و یا فرضیه نویسنده، پذیرش آن خطبه‏ها بوده است.

فراوانی خطبه‏هایِ منسوب و مستند آنها

شمارش خطبه‏هایی که در غیر نهج البلاغة به امیرالموءمنین(ع) نسبت داده می‏شود، به راحتی امکان‏پذیر نیست؛ چون یک خطبه، در مواردی، با نام‏های متعدد شهرت یافته و گاه، جملاتی از آن حضرت را در کنار هم قرار داده و بر آن اسمی نهاده‏اند. از آنجا که سیّدرضی درصدد جمع‏آوری تمامی خطب نبوده، پس از او، بخصوص در دوره‏های اخیر، عالمان و محققان به استدراک خطبه‏ها و کلمات امیر بیان همت گمارده و کتاب‏های زیادی در این موضوع تألیف کرده‏اند. علاوه بر این کتب، در شرح‏هایی که بر نهج البلاغة نوشته شده، خطبه‏ها و کلماتی از امام افزوده شده که در این میان، انتساب برخی از آنها جای تأمل جدی دارد. در برخی هم نشانه‏های جعلْ آشکار است؛ هرچند در همین خطبه‏ها جملاتی هست که بی‏تردید از آن امام صادر شده، لیکن انتساب مجموع خطبه جای بررسی دارد.

ابن شهرآشوب (م 588ق) از جمله کسانی است که خطبه‏های زیادی را در کتاب مناقب آل ابی‏طالب به امیر موءمنان(ع) نسبت داده است. وی به مناسبت بیان فضایل علی(ع) و اینکه او الگو و سرآمد هر علم و عالمی است، می‏نویسد: «از جمله، خطبا هستند که امام، خطیب‏ترین آنهاست». سپس خطبه‏های توحید، شقشقیه، هدایه، ملاحم، لوءلوءه، غرّاء، قاصعه، افتخار، اشباح، دره تیمیه، اقالیم، طالوتیه، وسیله، قصبیه، نخیله، سلمانیه، ناطقه، دامغه و فاضحه را به آن حضرت نسبت می‏دهد.1 از این میان، خطبه‏های دامغه، سلمانیه، دره یتیمه، فاضحه، ناطقه، نخیله و هدایه در منابع معتبر و حتی غیر معتبر یافت نشده، جز آنکه نامی برای برخی از خطبه‏های موجود باشد. ابن شهرآشوب نیز به متن آنها اشاره‏ای نکرده و تنها از آنها نام برده و پس از او، اگر نامی از آنها هست، به استناد سخن اوست.

مرحوم شیخ آقابزرگ با اشاره به برخی موارد فوق، از خطبه‏های استسقاء، امامیه، ایمان و کفر، بالغه، بیان، تطنجیه، زهراء، کشف، منبریه، وسیله و مونقه نام برده است.2

از مجموع خطبه‏هایی که در دو کتاب المناقب و الذریعة به امیرموءمنان(ع) نسبت داده شده، برخی وجود خارجی ندارد ـ چنان که گذشت ـ و برخی در نهج البلاغة و منابع معتبر دیگر یافت می‏شود؛ هرچند در تطبیق نام خطبه با متن آن اختلافاتی وجود دارد؛ مثلاً در نهج البلاغة دو خطبه درباره استسقاء (طلب باران) آمده است: یکی به شماره 3115، و دیگری 143، ولی آنچه در الذریعة آمده، اشاره به خطبه دیگری است که شیخ صدوق ناقل آن است.4

خطبه اشباح با همین نام در نهج البلاغة (شماره 91) وجود دارد و از خطب مشهور علی(ع) به شمار می‏رود. خطبه ایمان و کفر در نهج البلاغة (حکمت 31) و بخشی در خطبه 106 و کامل‏تر آن در تحف‏العقول و بخشی هم در کتاب الکافی آمده است.5 خطبه بالغه در تذکرة الخواص، المناقب خوارزمی6 و نهج البلاغة (به شماره 226 و جاهای دیگر) بدون این نام وجود دارد. درباره خطبه توحید و بررسی اینکه چگونه یک مضمون، با اندکی تفاوت، به دو امام (امیرالموءمنین و امام رضا(ع» نسبت داده شده،7 فرصت دیگری می‏طلبد. در نهج البلاغة و مصادر آن هم خطبه‏های متعددی به نام توحید یا در موضوع توحید وجود دارد. خطبه طالوتیه در روضة الکافی با همین نام آمده و در قسمتی از آن، امام می‏فرماید: «به خدا قسم، اگر به تعداد یاران طالوت همراه می‏داشتم، شما را با شمشیر می‏زدم».8

منبع خطبه کشف ـچنان که در الذریعة آمده‏ـ کتاب تفسیر سوره روم (تألیف سال 984) است. 9 اما پیش از آن، بیاضی مطالب خطبه کشف را ساخته غالیان دانسته است.10 خطبه منبریه، با این نام، در تذکرة الخواص11 و بدون این نام، در نهج البلاغة (به شماره 131) وجود دارد. خطبه وسیله، با همین نام، در روضة الکافی و تحف العقول آمده و خطبه مونقه همان خطبه‏ای است که گفته می‏شود امیرموءمنان(ع) بدون استفاده از حرف «الف» ایراد فرمود. ابن شهرآشوب به کلمات کوتاهی از آن اشاره کرده و نام مونقه را برای آن برگزیده است12 و ابن ابی الحدید تمامی این خطبه را گزارش کرده، اما نامی برایش ذکر نمی‏کند.13 گویا انتخاب نام مونقه به دلیل وجود این کلمه در خطبه است.

آنچه آمد، اجمالی از خطبه‏های منسوب به علی(ع) و اشاره به منابع آنها بود. بخش اصلی این نوشتار، تفصیل درباره خطبه‏های دیگری است که در پی خواهد آمد.

1. خطبه افتخار

یکی از خطبه‏های منسوب به امیر موءمنان(ع) «خطبه افتخار» است که ابن شهرآشوب کلماتی از آن را نقل و حافظ بُرسی تفصیل آن را آورده است و در غیر از این دو کتاب، سخنی از آن نیست.

ابن شهرآشوب می‏نویسد:

علی(ع) در خطبه افتخار فرمود: «انا کَسَرتُ الاصنام، أنا رفعتُ الأعلام، أنا بنیت الاسلام». 14

و در جای دیگر گوید:

در خطبه افتخار فرمود: «أنا أذان اللّه فی الدنیا و موءذنه فی ال‏آخرة».

سپس توضیح می‏دهد که مقصود آن حضرت، سخن خدای متعال است که «اذان من اللّه و رسوله».15 سروی فقط همین کلمات را از این خطبه گزارش می‏کند و منبع و سندی برای آن ارائه نمی‏دهد.

کتاب بعدی ـ که آن را نقل کرده‏ـ مشارق الأنوار حافظ بُرسی است. او نیز بدون ارائه سند و نام بردن از منبعی، می‏گوید:

خطبه افتخار را اصبغ بن نباته این گونه روایت کرد که علی(ع) فرمود: «أنا أخو رسول اللّه و وارث علمه و صاحب سرّه، و ما أنزل اللّه حرفاً فی کتاب من کتبه إلاّ وقد صار إلیّ، و زاد لی من علم ما کان و ما یکون إلی یوم القیامة... أنا المحاسب للخلق، أنا منزلهم منازلهم، أنا عذاب النار... أنا منزل الملائکة منازلها، أنا آخذ العهد علی الأرواح فی الأزل، أنا المنادی لهم الست بربکم بأمر قیوم لم یزل... أنا الذی أملأها عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً بسیفی هذا، أنا صاحب جبرئیل... أنا صاحب الرایات الحمر، أنا الغائب المنتظر لأمر العظیم، أنا المعطی، أنا المبذل، أنا النار... أنا سورة الحمد، أنا صاحب الصلاة فی الحضر والسفر، بل نحن الصلاة والصیام واللیالی و... . 16

از اینکه ابن شهرآشوب از این خطبه نام برده، معلوم می‏شود که در زمان او، یعنی قرن ششم، چنین متنی منسوب به امیرالموءمنین(ع) وجود داشته است، اما از اینکه قبل و بعد از او دیگران به آن اشاره نکرده و از آن سخن نگفته‏اند، می‏توان استفاده کرد که محدثان و عالمان شیعه برای آن خطبه اعتباری قایل نبوده‏اند. اینکه در قرن‏های بعدی تنها در کتاب مشارق ذکر آن رفته، جای تأمل و بررسی دارد. به این دلیل و از آنجا که این کتاب منبعی برای برخی از خطبه‏های بعدی نیز به شمار می‏آید، لازم است نگاهی اجمالی به این کتاب و موءلف آن داشته باشیم. 17

بررسی کتاب مشارق الأنوار

نام کامل آن «مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالموءمنین(ع)» است و نویسنده‏اش حافظ رجب بُرسی را از عالمان شیعی قرن نهم هجری دانسته‏اند. او این کتاب را در سال 773 ق، نوشته و تا سال 813 ق، زنده بوده است.18 به دلیل مطالب افراطی و غلوآمیزی که در کتاب او وجود دارد، از دیرباز مورد ردّ بزرگانی از شیعه و قبول برخی دیگر بوده است.

شیخ حر عاملی گوید:

رجب حافظ برسی فاضل و محدث و شاعر و صاحب کتاب مشارق است که در کتابش افراط وجود دارد و گاهی نسبت غلو به آن داده می‏شود. 19

علاّ مه مجلسی با آنکه در بحارالأنوار از کتاب مشارق نقل می‏کند، اما در مقدمه می‏گوید:

به مطالبی که بُرسی نقل کرده و موءیدی ندارد، (اصطلاحاً ما تفرّد به = در نقل آنها منحصر به فرد است) اعتماد نمی‏کنم،چون کتابش مشتمل بر اشتباه و آمیختگی و ارتفاع (غلو) است. 20

افندی پس از نقل کلام شیخ حرّ و علاّ مه مجلسی می‏نویسد:

تأمل و بررسی موءلفات این شخص، سخن آن دو را تأیید می‏کند که در کتاب، غلو وجود دارد. من تاکنون مشایخ معروفی از شیعه برای بُرسی نیافتم و نمی‏دانم نزد چه کسی حدیث فراگرفته است.21

صاحب اعیان الشیعة هم گوید:

در طبع او شذوذ و در موءلفاتش اشتباه و غلو وجود دارد که موجب ضرر است و به طور کلی، تألیفات او فایده چندانی ندارد و برخی از آنها مضرّ است.22

با این همه، مرحوم علاّ مه امینی در دفاع از حافظ برسی می‏گوید:

او از عرفا و دانشمندان امامیه و فقهایی است که در علوم مختلف مهارت داشته و کتاب‏هایش با تحقیق و دقت نظر همراه است. در ولایت ائمه نظریاتی داشته که برخی نپسندیده و او را متهم به غلو می‏کنند، اما حقیقت این است که همه آنچه بُرسی برای ائمه گفته، کمتر از مرتبه غلوّ و غیر از درجه نبوت است؛ چه اینکه از امیر موءمنان نقل می‏کنند: «درباره ما زیاده‏روی نکنید. ما را بندگان دست پرورده خدا بدانید؛ آن گاه در فضایل ما هرچه می‏خواهید، بگویید».23

برای نگارنده بسی جای شگفتی است که چگونه شیخ بزرگوار و علاّ مه محقق مرحوم امینی از حافظ برسی این گونه تجلیل کرده، در حالی که کتاب او مملوّ از مطالب غلوآمیز است و منشأ انحراف غالی‏گری در قرون بعدی شده است. در ادامه نوشتار و در همین خطبه به این گونه مطالب اشاره خواهیم نمود.

مطلب آخر درباره موءلف مشارق اینکه واژه حافظ درباره رجال شیعه معمول نیست و آنچه دیده شده، کاربرد آن درباره محدثان عامّه است، در حالی که بُرسی به حافظ شهرت دارد.

بررسی متن خطبه افتخار

گفته شد که این خطبه تنها در دو کتاب آمده است: یکی المناقب سروی، که فقط به کلماتی از آن اشاره کرده و دیگر، کتاب مشارق، که همه آن را نقل نموده است. ضمن اینکه آنچه در المناقب وجود دارد، در مشارق نیست و به نظر می‏رسد آنچه برسی آورده، بخشی از خطبه موسوم به افتخار باشد.

این دو کتاب، به منبع اصلی و سند این خطبه اشاره‏ای ندارند. به علاوه، گفته شد که مشارق الأنوار نزد عالمان شیعه اعتبار چندانی ندارد. پس از نظر منبع و سند، این خطبه قابل قبول نیست و آن را نباید به امیر موءمنان(ع) منسوب کرد. از نظر متن و محتوا نیز آنچه ابن شهرآشوب آورده، بخشی صحیح، و بخشی قابل تأمل است. دو جمله «أنا کسرت الأصنام و أنا رفعت الأعلام؛ من بتها را شکسته و پرچم‏ها را بالا بردم»، اگر فرموده آن حضرت باشد، جای تأمل ندارد؛ زیرا آن امام بت‏هایی از مشرکان را شکسته و پرچم‏های متعدد در جنگ‏ها بر دوش حمل کرده است. اما جمله سوم (من اسلام را پایه‏گذاری کردم= انا بنیت الاسلام) قابل تأمل جدی است؛ زیرا بانی اسلام، رسول خدا حضرت محمّد(ص) است. گرچه جایگاه علی(ع) در بنا و تداوم دین مبین اسلام پس از پیامبر به اندازه هیچ‏کس نیست، اما توجیه پایه‏گذار بودن او پذیرفتنی نخواهد بود.

در نقل مشارق الأنوار، هم تعابیر نادرست، دست کم درباره آن امام بزرگوار، فراوان است؛ مانند:

أنا النار، أنا عذاب اهل النار، أنا صاحب الجنة، أنا قرن من حدید، أنا ابداً جدید، أنا المعطی، أنا المبذل، أنا منزل الملائکة منازلها، أنا المتکلم بالوحی.

نکته دیگری که در کلمات این خطبه به چشم می‏خورد، مهدویت علی(ع) است. گویا سازندگان این خطبه، علی(ع) را مهدی دانسته‏اند؛ چون در جملات آن می‏خوانیم:

أنا الذی املأها عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً بسیفی هذا؛ من کسی هستم در زمین، پس از پر شدن از ظلم و جور، عدالت می‏گسترم.

روشن است که این جمله تنها در مورد امام عصر(ع) به کار می‏رود؛ به گونه‏ای که درباره او عَلَم شده و برای دیگران به کار نمی‏رود.

در جای دیگر خطبه می‏خوانیم:

انا صاحب الرایات الصفر، انا صاحب الرایات الحمر، انا الغائب المنتظر لأمر العظیم.

پرچم‏های زرد و سرخ، غالباً در بحث نشانه‏های ظهور مطرح است، و کلمه انا الغائب جای توجیه ندارد؛ هرچند المنتظر لامر العظیم به گونه‏ای معنا و توجیه شود. بنابراین، در این فقره نیز امیر موءمنان(ع) غایب و منتظر و مهدی به حساب آمده است.

همچنین در آخر خطبه آمده است:

42 پادشاه از بنی‏عباس به حکومت می‏رسند. سپس فتنه آغاز می‏گردد و در پی آن، قائم الحق است. سپس پرده از روی من برداشته می‏شود... آگاه باشید که برای خروج من نشانه‏هایی هست.

این مطالب نیز کاملاً نشانگر تفکر مهدی دانستن امیر موءمنان(ع) است، مگر اینکه مقصود از این جملات را برگشت او به عنوان رجعت بگیریم؛ که البته، این عبارت به راحتی آن را نمی‏رساند. ضمن اینکه خلفای عباسی 37 نفر بوده‏اند، نه 42 نفر. اگر عباسیان مصر را نیز بر آن بیفزاییم، از 42 نفر بیشتر خواهند بود. در هر صورت، پیش‏گویی با واقع سازگار نخواهد شد.

در مجموع، خطبه افتخار از هر جهت دارای اشکال بوده، و قابل پذیرش نیست. صاحب الذریعة گوید:

مضامین این خطبه با خطبة البیان شباهت دارد و احتمال دارد یکی باشند.24

2. خطبه اقالیم

این خطبه در منابع موجود یافت نشد. تنها ابن شهرآشوب در مناقب امیرموءمنان و خبر دادن از حوادث آینده به این خطبه اشاره کرده و می‏گوید:

آن حضرت در خطبه اقالیم آنچه در اقلیم‏ها (مناطق مختلف زمین) روی خواهد داد، توضیح فرمود. آن گاه حوادثی که در هر ده سال پس از رحلت رسول خدا(ص) و سیزده سال [؟]؛ مانند فتح قسطنطنیه، صقالبه، اندلس، حبشه، نوبه، ترک، مل، حیسل، تاویل، تاریس، چین و شهرهای دور دنیا، رخ خواهد داد، بیان فرمود.25

مرحوم آقابزرگ گوید:

علی(ع) این خطبه طولانی را در موضوع ملاحم بیان کرده که در نهج البلاغة نیست.

آن گاه به نقل از فهرست کتب خطی رضویه می‏نویسد:

خطبه اقالیم و چند خطبه دیگر از جمله خطبة البیان و مونقه در مجموعه‏ای توسط احمد بن یحیی بن احمد بن ناقه جمع‏آوری شده و محمّد صفار حلّی به سال 729ق، در «واسط» آن را نوشته است.

آقا بزرگ پس از نقل این مطلب می‏گوید:

جست‏وجوی من درباره شرح حال ابن ناقه به جایی نرسید. او غیر از ابن ناقیا (م485ق) است.

به اعتقاد وی، احتمالاً خطبه اقالیم ـ که سروی به آن اشاره کرده ـ همان خطبه تطنجیه است ـ که بُرسی در مشارق آورده ـ و در آخر آن، از اقالیم چهارگانه سخن به میان آورده است.26 تعجب‏آور است که صاحب الذریعة، با وجود احاطه بر منابع، کلمات سروی درباره این خطبه را نیاورده و فقط به نام آن ـ که در جای دیگر ذکر می‏کند ـ اشاره کرده است. بنابراین، احتمال اتحاد اقالیم با تطنجیه درست نیست؛ زیرا کلماتی که ابن شهرآشوب آورده، در تطنجیه نیست.

باید گفت که تنها منبع مربوط به این خطبه، کتاب المناقب است و به نظر می‏رسد آنچه در فهرست رضویه آمده ـ که نسخه مکتوب 729ق، نیز این خطبه را دارد ـ از سروی نقل کرده باشد. بنابراین، منابع خطبه متعدد نیست و استناد آن به امیرالموءمنین دلیلی ندارد. ضمن اینکه آنچه ابن شهرآشوب سروی مازندرانی هم نقل کرده، اشاره‏ای مبهم است و روشن نیست مقصود از مناطق کرک و مل و حیسل و تاویل و تاریس کجاست؟!

3. خطبة البیان

این خطبه، بسیار طولانی است و تنها در منابع متأخر، بلکه معاصر یافت می‏شود و مضمون هیچ قسمتی از آن در نهج البلاغة وجود ندارد؛ مگر گاه کلماتی کوتاه که آن هم از همان نهج البلاغة به این خطبه راه یافته است. شاید دسترس‏ترین منبع آن، کتاب الزام الناصب، نوشته علی یزدی حایری (م 1333ق) است.

در این کتاب، سه نسخه و به عبارتی سه متن برای خطبة البیان ذکر شده که هر یک با دیگری تفاوت‏های زیادی دارد. نسخه اوّل، شامل 35 صفحه به قطع وزیری (هر صفحه بیست سطر، بدون پاورقی)، نسخه دوم، بیست صفحه و نسخه سوم، حدود ده صفحه از کتاب الزام الناصب را به خود اختصاص می‏دهد. مضمون خطبه، معرفی امیرالموءمنین(ع) به نقل از خود آن حضرت با تکرار کلمه (أنا... أنا... ) و همچنین تبیین آخرالزمان و نشانه‏های ظهور مهدی است. بر این خطبه شرح‏هایی نوشته شده که بیشتر مربوط به دوران معاصر است. مرحوم آقابزرگ به این شرح‏ها اشاره می‏کند.27 در سال‏های اخیر بعضی از این شرح‏ها منتشر شده است.

منابع خطبة البیان

در شماره 25 فصلنامه علوم حدیث مقاله‏ای با عنوان «نگاهی به خطبة الافتخار و خطبه تطنجیه» به قلم آقای مسعود بیدآبادی منتشر شده که به کتاب‏شناسی و نسخه‏شناسی خطبة البیان پرداخته است. از تتبع نویسنده مقاله چنین نتیجه می‏شود که منابع این خطبه به طور غالب از قرن دهم به بعد است. البته ایشان در ابتدا می‏نویسد:

در کتاب‏های متعددی به مضمون این خطبه اشاره شده است ؛ همچون البدء و التاریخ مقدسی، تاریخ الطبری، رجال الکشی، المراتب اسماعیل بن احمد بُستی(م حدود 420 ق)، بصائرالدرجات صفار قمی، الاختصاص منسوب به شیخ مفید، روضة التسلیم طوسی، الدر المنظم فی السر الاعظم محمّد بن طلحه شافعی(م 652ق) و هفت باب بابا سیدنا. در برخی از کتاب‏های مذکور، بندهایی از این خطبه درج شده است. 28

شاید خواننده تصور کند که خطبة البیان به پشتوانه چنین منابع کهن و معتبری دارای اعتبار خواهد شد، لیکن تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، هیچ کلمه منحصر به فردی از این خطبه در این منابع وجود ندارد، مگر جمله «انا الاول وال‏آخر» ـ که در الاختصاص منسوب به شیخ مفید آمده ـ که اشکالات آن را بیان خواهیم کرد. درباره الدر المنظم هم خواهیم گفت که در انتساب این خطبه به این کتاب اشتباه شده است. به گفته نویسنده مقاله «تاکنون حدود پنجاه نسخه از این خطبه در کتابخانه‏های ایران، شناسایی شده که قدیمی‏ترین آنها ضمن نسخه‏ای از نهج البلاغة است و در سال 729ق، کتابت شده».29 اما این نسخه هم به نقل از کتاب الدرالمنظم شافعی خطبه را نقل می‏کند.30

آنچه مسلم است، اینکه معرفی منابعی چون تاریخ الطبری، رجال الکشی، بصائر الدرجات و مانند آن برای خطبة البیان صحیح نیست و چنین خطبه مجعولی را نمی‏توان به آن کتب معتبر نسبت داد. البته اگر مقصود نویسنده محترم فقط چند کلمه یا جمله از خطبة البیان است، باید گفت آنها را سیّد رضی هم در نهج البلاغة آورده است، ولی قطعاً سازندگان خطبة البیان، آن کلمات یا جملات را از نهج البلاغة یا منابع معتبر دیگر گرفته‏اند.

در عین حال، شایسته بود که نویسنده، کلماتی را از این خطبه ـ که احتمالاً در کتبی مانند رجال الکشی یا تاریخ الطبری یا... آمده ـ مشخص کند یا ارجاع دهد. در غیر این صورت، چنین ادعایی پذیرفته نیست.

در هر صورت، به استناد منابع و کتب موجود، قدیمی‏ترین منبع خطبة البیان، کتاب الدرالمنظم محمّد بن طلحه شافعی است. در الزام الناصب برای دو نسخه اوّل خطبة البیان منبعی ارائه نشده و درباره نسخه سوم می‏نویسد:

عن دار المنتظم فی السرّ الاعظم لمحمد بن طلحه الشافعی و هو من اکابر علماء اهل السنة.31

سپس خطبه را نقل می‏کند. مرحوم آقابزرگ به همین مطلب اشاره کرده و می‏گوید:

حایری در الزام الناصب یکی از سه نسخه خطبه را از کتاب الدرالمنظم آورده و شیخ سراج‏الدین حسن هم قسمتی از خطبه را از الدرالمنظم نقل می‏کند که نسخه‏ای از آن در رضویه وجود دارد و به سال 729ق، نوشته شده است. همچنین ترجمه‏ای منظوم از این خطبه در کاشان به امر حاکم آن، شمس‏الدین محمّد به سال 846ق، نوشته شده.32

در ینابیع المودة هم بخش کوتاهی از این خطبه آمده و به الدرالمنظم مستند شده است.33

کتاب الدر المنظم فی السرّ الاعظم ـ که نام آن در الزام الناصب، به اشتباه، الدار المنتظم آمده ـ نوشته محمّد بن طلحه شافعی (م 652ق) است. وی از عالمان اهل سنت و دوستداران اهل بیت است که کتاب مطالب السوءول فی مناقب آل الرسول را نیز تألیف کرد. نام کتاب الدرالمنظم در فهرست‏ها وجود دارد و نویسنده‏اش هم محمّد بن طلحه شافعی معرفی شده، اما جست‏وجوی نگارنده برای دستیابی به نسخه چاپی کتاب، بی‏نتیجه ماند و به نظر می‏رسد تاکنون منتشر نشده باشد. نسخه خطی کتاب در ضمن مجموعه‏ای به شماره 2561 در کتابخانه مرحوم آیت‏اللّه نجفی مرعشی وجود دارد. از آنجا که قدیمی‏ترین منبع خطبة البیان همین کتاب معرفی می‏شود، برآن شدم تا ضمن بررسی این نسخه، گزارشی از آن را در اینجا ذکر کنم.

این نسخه خطی شامل مجموعه‏ای از چند رساله در علوم غریبه و نشانه‏های ظهور است. شروع آن با کتاب الدر المنظم محمّد بن طلحه است، ولی در ادامه، رساله‏های دیگری از نویسندگانی مجهول در آن وجود دارد. این مجموعه خطی 71 برگ دارد که کتاب الدرالمنظم فقط شش برگ از آن را به خود اختصاص داده است. در ابتدای آن می‏خوانیم:

بسم اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین و به ثقتی. قال الشیخ کمال الدین ابوسالم محمّد بن طلحه الراجی عفوه و رضاه: الحمدللّه الذی...

و انتهای نسخه (پشت برگ ششم) چنین است:

فافهم ذلک واللّه یقول الحق و هو یهدی السبیل.

در این شش برگ، یعنی کتاب الدرالمنظم چیزی از خطبة البیان وجود ندارد و حتی به کلماتی از آن اشاره نمی‏شود. از پشت برگ ششم و پس از کتاب مذکور، متن دیگری این گونه آغاز می‏شود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، الحمد لله الذی اَلهَم وافهم و علّمنا من العلوم ما لم‏نکن نعلم و صلی اللّه علی سیدنا محمّد الاکرم و علی آله و صحبه اولی القدر، و بعد فهذا نعت الاوان من روح الاکوان یتفجر منه ینابیع الکشف و البیان فی معرفة حوادث الزمان... .

در ادامه رساله به نشانه‏های ظهور اشاره شده و در برگ هشتم آمده است:

... من العلوم الجسیمة الفاتحة لابواب المدنیة لا یمسه ناسوتی و لا یظفر به لاهوتی هذا هو العلم الذی خص به آل محمّد ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ .

کلمات کشف و لاهوت و ناسوت و همچنین تعبیر «صلی الله علیه و سلم» در این کتاب قابل توجّه و نشانگر غیر شیعه بودن و احتمالاً تصوّف نویسنده است. موءلفِ نامعلوم کتاب در ادامه می‏نویسد:

من در این کتاب، جفر امام علی بن ابی‏طالب ـ رضی اللّه عنه ـ را ذکر می‏کنم که شامل هزاروهفتصد مصدر از کلیدهای علم است و نزد صوفیه به لوح قضا و قدر شهرت دارد. و آن دو کتاب است؛ یکی از آنها را امام علی بر منبر کوفه ایراد کرد.

از ابتدای برگ شانزدهم، مطالبی ـ که به عنوان خطبة البیان مشهور است ـ وجود دارد، ولی ارتباطی به صفحه پیش از آن ندارد و کاملاً پیداست که نسخه افتادگی دارد. بنابراین، ابتدای مطالب روشن نیست تا بتوان قضاوت کرد که او از کجا این مطالب را نقل کرده و چگونه آغازیده است؛ ولی آنچه مسلم است، اینکه این رساله ربطی به الدرالمنظم محمّد بن طلحه ندارد، بلکه از آن جداست و موءلفش نامعلوم و زمان تألیف آن روشن نیست. انتهای این مطالب، برگ شانزدهم است و نشان می‏دهد خطبة البیان ـ چنان که در کتب بعدی آمده ـ افزوده‏های زیادی دارد.

سه رساله دیگر در این مجموعه خطی وجود دارد که موءلف آنها نیز مجهول است. موضوع این رساله‏ها نیز اسرار حروف، علایم ظهور و اخبار غیبی است. نسخه، خطی روشن و خوانا دارد و به نظر می‏رسد چندان قدیمی نباشد؛ چنان که کارشناس نسخ خطی، آن را از قرن هشتم یا نهم دانست.

با توجّه به گزارش این نسخه، باید گفت: اولاً، مطالبی که در الزام الناصب و ینابیع المودة به عنوان خطبة البیان آمده و به کتاب الدرالمنظم ابن طلحه شافعی نسبت داده شده است، در این کتاب وجود ندارد؛ بلکه در مجموعه‏ای است که الدرّ المنظم جزء آن است. کسانی که خطبه را به آن نسبت داده‏اند، تصور کرده‏اند که همه کتاب از محمّد بن طلحه است؛ در حالی که آن مجموعه شامل چند رساله از موءلفان نامعلوم است و تنها رساله اوّل آن الدر المنظم شافعی است.

فهرست‏نگار این مجموعه خطی درباره رساله دوم ـ که خطبة البیان هم در آن آمده ـ می‏نویسد:

2. جفر الامام علی بن ابی‏طالب برگ شش تا شانزده، موءلف نامعلوم. موءلف ادعا می‏کند در این رساله سرّی نهاده شده از جفر حضرت امیرالموءمنین(ع) ـ که بدان می‏توان حوادث آینده را بازگو کرد، ولی جز چند روایت سست از آن حضرت و حضرت صادق و رضا نقل نکرده است.34

ثانیاً، کلمات این نسخه خطی به خوبی نشان می‏دهد که موءلف آن عامی مذهب و احتمالاً صوفی مسلک است ـ چنان که پیش‏تر کلماتی از آن گذشت ـ و کلمه صوفیه نیز در آن تصریح شده بود.

ثالثاً، آنچه روشن است، اینکه نویسنده نسخه، چند رساله کوتاه در موضوع علوم غریبه و علایم ظهور و اسرار حروف را در کنار هم قرار داده و از آن مجموعه‏ای ترتیب داده که تنها اولین رساله از ابن طلحه و نام آن مشخص است. احتمال اینکه رساله‏های بعدی مربوط به دوره‏های متأخرتر باشد، بعید نیست؛ بخصوص که کتابت نسخه چندان قدیمی نمی‏نماید.

به هر حال، منبع ارائه شده درباره متن سوم خطبة البیان هیچ اعتباری ندارد35 و موءلف آن شناخته شده نیست. مهم‏تر اینکه سندی برای آن ارایه نشده است؛ همان گونه که متن دوم نیز بدون سند بوده، بدون هیچ مقدمه‏ای خطبه آغاز می‏شود. اما متن سوم دارای سند است که به بررسی آن می‏پردازیم.

سند خطبة البیان

گفته شد که از سه متن موجود این خطبه، تنها متن اوّل دارای سند است و متن دوم و سوم سند ندارد. سلسله راویان متن اوّل چنین است:

النسخة الاولی فی نسخة حدثنا محمّد بن أحمد الانباری قال: حدثنا محمّد بن احمد الجرجانی قاضی الری، قال: حدثنا طوق بن مالک، عن ابیه، عن جده، عن عبداللّه بن مسعود، رفعه إلی علی بن ابی‏طالب(ع): لمّا تولّی الخلافة بعد الثلاثة أتی إلی البصرة فرَقی جامعها و خطب الناس... . 36

دو نفر اوّل، یعنی محمّد بن احمد انباری و محمّد بن احمد جرجانی شناخته شده نیستند؛ ضمن اینکه منابع، از شخصی به نام محمّد بن احمد جرجانی به عنوان قاضی ری نام نبرده‏اند. طوق بن مالک نیز محدث نیست و روایتی از او نقل نشده و در سند هیچ روایتی واقع نشده است، بلکه یکی از فرماندهان هارون الرشید بود37 و در سال 216ق، از دنیا رفت.38 همچنین، پدر و جدّ طوق نیز شناخته شده نیستند و دیده نشده که در سند روایتی از آنان نام برده شود. ضمن اینکه محاسبه زمان مرگ طوق، یعنی سال 216ق، نشان می‏دهد که امکان ملاقات و روایت جدّ او از ابن مسعود، وجود نداشته است و ابن مسعود، سال‏ها پیش از تولد جدّ طوق بن مالک از دنیا رفته است.

مهم‏تر از سلسله سند، راوی اصلی، یعنی عبداللّه بن مسعود است. وی پیش از خلافت امیر موءمنان(ع) از دنیا رفت و با توجّه به تصریح خطبه ـکه علی(ع) خطبة البیان را پس از خلافت خود در بصره یا کوفه ایراد کرده‏ـ نمی‏توان گفت که در زمان حیات ابن‏مسعود بیان شده باشد. جالب‏تر از این، مرفوع بودن سند است، یعنی بین ابن مسعود و شنونده خطبه، شخص یا اشخاصی وجود دارند و این مطلب، جای هیچ گونه توجیهی درباره نادرستی سند خطبه باقی نمی‏گذارد.

موءلف بشارة الاسلام گوید:

ما مستند صحیحی برای این خطبه نیافتیم و هیچ یک از محدثان آن را ذکر نکرده‏اند. عدم ذکر آن در بحارالأنوار نیز موجب وهن آن است؛ چون مجلسی به اخبار احاطه داشته است. ضمن اینکه این خطبه تکرار زیاد دارد و الفاظ آن روشن نیست. 39

نقد و بررسی متن خطبه

همان گونه که گفته شد، خطبه از نظر منبع و سند اعتباری ندارد و این دو اشکال برای ردّ آن کافی است. در عین حال، برای اطمینان خوانندگان از جعلی بودن این خطبه و رفع غبار از نسبت نادرست آن به امیر موءمنان(ع) لازم است به اشکالات محتوایی نیز پرداخته شود. لکن از آنجا که یکی از محققان معاصر، حق مطلب را ادا کرده و درباره ایرادهای متن خطبة البیان به تفصیل سخن گفته است، در اینجا به خلاصه‏ای از مطالب وی اشاره کرده، سپس مطالبی را که ایشان ذکر نکرده، یادآور می‏شویم.

استاد علاّ مه جعفر مرتضی عاملی در کتاب دراسة فی علامات الظهور و الجزیرة الخضراء به انتقاد و ردّ سه موضوع پرداخته است: اوّل، کتاب بیان الائمة، که در سه جلد توسط نویسنده‏ای معاصر نوشته شده و به تعبیر استاد مرتضی «ترهات و اباطیلی را جمع‏آوری کرده است».40 دوم، ردّ سه نسخه خطبة البیان، که در الزام الناصب وجود دارد و سوم، ردّ ماجرای جزیره خضرا و ارتباط آن با مثلث برمودا.

علاّ مه جعفر مرتضی با آنکه در تألیفات فراوان و گران‏سنگ خود، پیوسته در صدد دفاع از مبانی شیعه و تبیین معارف اهل بیت است، اما این سه موضوع چنان او را آشفته کرده که به نقد جدّی آنها پرداخته و به صراحت و قطع، نادرست بودن آنها را محقق کرده است. خلاصه‏ای از مهم‏ترین اشکالات وی بر متن اوّل و دوم و سوم این خطبه چنین است:

1. عبداللّه بن مسعود پیش از خلافت امیر موءمنان از دنیا رفت؛ اما در ابتدای خطبه می‏خوانیم: عبداللّه بن مسعود مرفوعاً از علی(ع) روایت می‏کند که وقتی آن حضرت به خلافت رسید، چنین خطبه‏ای خواند.

2. امیر موءمنان(ع) در اواخر عمر خود، قطعاً به بصره نرفت؛ اما ابتدای این خطبه می‏گوید: این آخرین خطبه امام است که در بصره ایراد فرمود.

3. در خطبة البیان از افرادی چون عمر بن صالح، سلمان، مقداد، ابن یقطین و اشعب نام برده می‏شود؛ در حالی که سلمان و مقداد، سال‏ها قبل از خلافت امام از دنیا رفتند و عمر بن صالح و ابن یقطین و اشعب معاصر آن حضرت نبوده‏اند.

4. قعقاع ـ که در این خطبه به صورت قعقاء نوشته شده ـ شخصی نامعلوم و احتمالاً افسانه‏ای است.

5. سوید بن نوفل هلالی ـ که به عنوان بزرگ خوارج در این خطبه نام برده شده ـ در تاریخ، وجود خارجی ندارد.

6. در نسخه اوّل خطبه می‏خوانیم جبرییل برای اعلام ظهور بر صخره بیت المقدس فرود می‏آید؛ در حالی که این محل، قبله یهودیان است و بنی‏امیه روایاتی در فضیلت آن جعل کرده‏اند. در نسخه دوم هم به هیکل ـ که گویا هیکل سلیمان است ـ سوگند یاد شده است.

7. بر اساس روایات اسلامی، امام حسین(ع) پس از رجعت، متکفل تجهیز مهدی(ع) می‏شود؛ اما این خطبه می‏گوید: عیسی(ع) مهدی را دفن خواهد کرد.

8. در این خطبه کلمات مبهم یا بی‏معنای فراوانی وجود دارد؛ مانند: انا مصحف الانجیل، انا شعر الزبرقان! لمض اللامض، ندند الدیجور، موءید الجبال و ساغرها، أنا محمّد الفتن، أنا صاحب الایلاف، تهجرم السایخ، ضبضب الفرص، یا ابن الجبال الجابث (نسخه دوم) یا ابالعباس انت امام الناس، اغلنطس بضلالة الاوثان ماهرها (نسخه سوم) و برخی تعبیرها به گفت‏گوی کودکانه بیشتر شباهت دارد.

9. کلمات غلوآمیز و مطالب دالّ بر عقیده حلول در خطبة البیان فراوان است؛ مثل: نحن الکرسی و اصل العلم و العمل، انا علانیة المعبود، انا الظاهر مع الانبیاء (در نسخه اوّل) انا سبب الاسباب، أنا الاول و ال‏آخر، انا الظاهر، انا الباطن، انا واضع الشریعة، انا لمندل الافلاک، أنا سقف المرفوع، أنا مریخ القرآن، أنا عین الاعیان.

10. اغلاط دستوری و کلمات نادرست از نظر ادبیات عرب و همچنین ترکیب نادرست جملات در این خطبه زیاد به چشم می‏خورد که استاد مرتضی به موارد متعدد آن اشاره می‏کند؛ چنان که برخی از کلمات، به صورت غلط، با الف و لام آمده یا کلماتی فارسی مانند کیوان به خطبه راه یافته است.

11. بعضی از کلمات خطبه به سخنان هذیان‏گویان بیشتر شبیه است؛ مانند: انا عنق السبطین، أنا عطارد التعطیل، انا قوس العراک، انا مریخ الفرقان، انا غیطل العساعس (در نسخه اوّل) انا طبا الارماس، انا ناسخ المری، انا غفران الشرطین (در نسخه دوم) دهشت الهواجس، و عرت الدهانة، کسکس الهموس، حرثم الانیق (در نسخه سوم).

12. در خطبة البیان عبارت‏های تکراری فراوان است.

13. در نسخه سوم، برخلاف روایات معتبر شیعه، وقت ظهور به سال 1184ق، تعیین شده است.

14. از اینکه در جمله‏ای از نسخه سوم خطبه گفته شده «ضیعت الارض و حکم الفرض»، استفاده می‏شود که سازنده آن فردی ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است.

دیگر نظریه‏ها

آنچه گذشت، خلاصه‏ای از نقد و بررسی خطبة البیان توسط علاّ مه جعفر مرتضی عاملی بود. علاوه بر او، افراد زیادی این خطبه را ردّ کرده و محتوای آن را نادرست می‏دانند. موءلف کتاب بشارة الاسلام می‏نویسد:

ما به مستند درستی درباره این خطبه دست نیافتیم و محدثان آن را ثبت نکرده‏اند. عدم نقل خطبه توسط علاّ مه مجلسی نیز نشانه بی‏اعتباری آن است؛ ضمن اینکه این متن، تکرار فراوان دارد و الفاظش مبهم است.41

مرحوم میرزای قمی می‏گوید:

انتساب خطبه به آن جناب برای حقیر ثابت نشده و در احدی از کتب معتبره ندیده‏ام... بلی این خطبه و نظیر آن در کلام بعضی متنسمین مسلک صوفیه هست.42

موءلف کتاب بیان الائمة ـ که خود از تألیفات غیر معتبر و گردآورنده روایات جعلی و نادرست به شمار می‏رود ـ می‏نویسد:

خطبة البیان ـ که حایری آن را در الزام الناصب از طریق عامه نقل کرده ـ ضعیف است و به علاوه، با متون صحیح و متواتر ـ که از وقت‏گذاری برای ظهور منع کرده ـ مخالف است.43

جالب اینکه موءلف در جلد دوم، این اعتراض را آورده و در جلد اوّل، بخش‏هایی از خطبة البیان را شرح کرده است!!؟

علاوه بر آنچه بیان شد، اشکالات دیگری نیز وجود دارد که در نظر نگارنده، بی‏اهمّیت نیست و از مطالعه خطبه می‏توان به آن اشکالات دست یافت:

1. در قسمت‏هایی از این متن، خطبه در خطبه آمده است؛ یعنی هنگام خطبه خواندن امام، گروهی برخاسته، از آن حضرت پرسشی می‏کنند. آن گاه، امیر موءمنان(ع) شروع به خطبه خواندن و پاسخ دادن می‏کند و با حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر، خطبه دیگری شروع می‏کند! گویا سازنده خطبه فراموش کرده که امام در حال خطبه خواندن بر روی منبر بود و سخنش تمام نشده بود تا خطبه دیگری شروع کند.44

2. در نسخه اوّل خطبه، طبقات مردم تا سال 940 بیان شده و در نسخه دوم، سخن از قرن دهم آمده و در نسخه سوم، به سال 1184 اشاره شده است. گویا این سه متن در طول قرن‏ها بازنگری و مطالب لازم به آن افزوده شده است.

3. در این خطبه آمده است که سفیانی از هَجَر (شهری در سواحل خلیج فارس) ظهور می‏کند؛ در حالی که هیچ روایتی این مطب را تأیید نمی‏کند.

4. کلمه جابلساو جابلقا ـ که در فرقه شیخیه معنا و جایگاه خاصی دارد ـ در نسخه‏های سه‏گانه خطبة البیان وجود دارد.

5. در موارد متعددی از خطبه نسبت به کُردها بدگویی شده46 و معلوم نیست سازنده خطبه چه دشمنی با این قوم داشته است؟!

6. علاوه بر تلاش تمسخرآمیز برای ارائه فصاحت و بلاغتی دروغین (همانند کلمات «إن علیاً آنس بالموت من سنة الکری بل عند الصباح تحمد القوم السری)» و وجود کلماتی خنده‏دار، تکرار مشمئز کننده و عدم تناسب و انسجام مطالب در این خطبه، به هیچ‏رو با کلمات امیر موءمنان(ع) در نهج البلاغة و غیر آن قابل مقایسه نیست؛ مثلاً پنج صفحه معرفی آن حضرت با تعبیر «أنا فلان أنا فلان (216 تا 220)»، سه صفحه نام یاوران امام عصر در شهرهای مختلف و عنایت ویژه به طالقان (ص 201 به بعد) و پنج صفحه نام والیان امام عصر در شهرها ضمن تکرار برخی موارد (ص 226 تا 230).

7. با آنکه نگارنده منکر وجود کلماتی از علی(ع) در این خطبه نیست، ولی نباید شک داشت که سازنده آن، مطالبی را از نهج البلاغة به سرقت برده و در آن جای داده است. تکرار کلمه امیرالموءمنین در این خطبه و نام بردن از سلمان و مقداد و مالک اشتر، این احتمال را که گفته شود خطبه از شخص دیگری بوده و به علی(ع) نسبت داده شده را ردّ می‏کند.

8. جمله «انا الاول و ال‏آخر والظاهر والباطن» را که به معنای خدا دانستن علی(ع) است، ذیل خطبه تطنجیه توضیح خواهیم داد. علاوه بر آن، آقابزرگ گوید:

در کتابخانه نجف شرح فارسی این خطبه را دیده که جمله «انا بکلّ شی‏ء علیم و انا المصور فی الارحام» را نیز داشته است. 47

9. در مواردی از خطبه، پس از نام مبارک امیر موءمنان علی(ع) جمله «کرم اللّه وجهه» آمده، که نشانگر عامی بودن نویسنده یا منبع یا سازنده خطبه است.

در پایان، توجّه به چند نکته لازم است:

مرحوم آقابزرگ گوید:

نسخه‏های این خطبه مختلف است؛ برخی کوتاه و برخی طولانی است. سروی (ابن شهرآشوب) آن را در ردیف خطبه‏های امیرالموءمنین(ع) بیان نکرده و حافظ برسی نیز در مشارق الأنوار نیاورده است؛ گرچه برخی فقرات آن در مشارق (بدون نام خطبه) هست.48

گویا مقصود آقا بزرگ، همان خطبه افتخار است ـ که پیش‏تر به آن اشاره شد ـ ؛ گرچه اشکالات خطبة البیان قابل مقایسه با خطبه افتخار نیست. نکته دوم، حاجی خلیفه خطبة البیان را هفتاد کلمه دانسته که به نظر می‏رسد در ابتدا کلماتی کوتاه ساخته و در طول قرن‏ها بر آن افزوده‏اند.

نکته سوم اینکه برخی از شرح‏هایی که برای این خطبه نوشته شده، توسط صوفیان انجام یا انتشار یافته50 و در ابتدای نسخه سوم هم می‏خوانیم:

این خطبه نزد علمای طریقت و مشایخ حقیقت، به نقل صحیح و کشف صریح، ثابت شده است.51

این تعبیرات مربوط به صوفیه است. پس از این گروه، فرقه شیخیه به این خطبه و شرح آن اهتمام ورزیده‏اند و اگر نبود اینکه خطبه پیش از تأسیس این فرقه وجود داشته است، سازنده آن را همین فرقه می‏دانستیم؛ چون با اعتقادات باطل و غلوآمیز آنان کاملاً متناسب است، اما می‏گوییم گویا فردی از صوفیه آن را ساخته و در قرون معاصر توسط شیخیه رواج داده شده است.

خلاصه آنکه سازنده این متن ـ هر که بوده و هر نیتی داشته ـ سنت زشتی را پایه‏گذاری کرده، گناه مروّجان بعدی آن نیز بر عهده او خواهد بود. بیان و نشر آن هم نه‏تنها خدمتی به اهل‏بیت و امیر موءمنان نیست، که تحقیر و اهانت به آن امام بزرگوار است. روشن است که کوچک‏ترین افترا به مولای موحدان و امیر موءمنان چه پیامدی دارد.

4. خطبه تُطُنجیه

این خطبه همچون خطبة البیان بیشتر در منابع متأخر رواج دارد. حجم آن در کتاب الزام الناصب حدود یازده صفحه (به قطع وزیری و بدون پاورقی)، ولی در منبع اصلی آن مشارق الأنوار تنها پنج صفحه (به همان قطع) است.

به گفته حافظ بُرسی، آن را علی(ع) بین کوفه و مدینه بیان فرموده است. ابتدا به کلماتی از خطبه تطنجیه توجّه می‏کنیم:

الحمد للّه الذی فتق الأجواء و خرق الهواء و علق الارجاء و أضاء الضیاء... أیها الناس، انیبوا إلی شیعتی، والتزموا بیعتی و اظبوا علی الدین بحسن الیقین و تمسّکوا بوصی نبیکم الذی به نجاتکم و بحبّه یوم الحشر منجاتکم، فأنا الأمل والمأمول، أنا الواقف علی التطنجین، أنا الناظر إلی المغربین والمشرقین، رأیت رحمة‏اللّه والفردوس رأی العین و هو فی البحر السابع یجری فی الفلک فی زخاخیره النجوم الحبک، و رأیت الارض ملتفة کالتفات الثوب القصور و هی فی خزف من التطنج الایمن یلی المشرق والتطنجان خلیجان من ماء کأنهما ایسار تطنجین، و أنا المتولی دائرتهما... ، أنا صاحب الخلق الاول قبل نوح الاول، و لو علمتم ما کان بین آدم و نوح من عجائب اصطنعتها و أمم اهلکتها فحق علیهم القول فبئس ما کانوا یفعلون، أنا صاحب الطوفان الاول، أنا صاحب الطوفان الثانی، أنا صاحب سیل العرم، أنا صاحب الاسرار المکنونات، أنا صاحب عاد والجنات، أنا صاحب ثمود و ال‏آیات، أنا مدمّرها، أنا مزلزلها، أنا مرجعها، أنا مهلکها، أنا مدبرها، أنا بانیها، أنا داحیها، أنا ممیتها، أنا محییها، أنا الاول، أنا الاخر، أنا الظاهر، أنا الباطن، أنا مع الکور قبل الکور، أنا مع الدور قبل الدور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الازلیة الاولیة، أنا صاحب جابلقا و جابلسا... . 52

در ادامه بحث به توضیح و ترجمه برخی از جملات خواهیم پرداخت.

منبع‏شناسی

این خطبه در تألیفات قرون معاصر زیاد نقل می‏شود. کتاب‏های الزام الناصب و بیان الأئمة تمامی آن و معجم احادیث المهدی بخشی از آن را آورده‏اند. منبع معجم احادیث المهدی تنها الزام الناصب است؛ با اینکه کتاب معجم غالباً مصادر متعددی برای روایات ذکر می‏کند. الزام الناصب،بدون اشاره به منبع اصلی خطبه، آن را نقل کرده و موءلف بیان الأئمة از طوالع الأنوار نقل می‏کند، که طوالع نیز مربوط به قرن سیزدهم است (چاپ سنگی، 1237ق). سیّد کاظم رشتی، از علمای فرقه شیخیه (م 1259ق) نیز شرحی بر این خطبه نوشته است. اما قدیمی‏ترین منابعی که این خطبه را نقل کرده‏اند، مشارق الأنوار و المجموع الرائق است. در کتاب المجموع الرائق ـ که گفته می‏شود حدود سال 703 تألیف شده ـ53 تنها بخش کوتاهی از آخر خطبه تطنجیه وجود دارد، که در مضمون آن فقرات نیز اشکال چندانی به چشم نمی‏خورد.

موءلف کتاب، سیّد هبة اللّه موسوی گوید:

امیرالموءمنین(ع) در خطبه معروف به تطنجیه فرمود: تحصنت بالملک الحی الذی لایموت واعتصمت بذی العزة والعدل والجبروت واستعنت بذی العظمة والقدرة والملکوت من کل ما اخافه واحذره. قال(ع): ما ذکر احدکم هذه الکلمات عند نازلة أو شدّة إلاّ ازامها اللّه عنه إلاّ الموت. فقال له جابر: یا امیرالموءمنین، وحدها؟ قال(ع): واضف إلیها الثلاثة عشر اسماً؛ یعنی هر که این کلمات (تحصنت بالملک... ) را در سختی و بلا بخواند، خداوند آن مشکل را از او دور می‏کند؛ مگر مشکل مرگ را. جابر پرسید: به تنهایی؟ و امام فرمود: به اضافه سیزده نام.

موءلف، توضیح می‏دهد که مقصود از سیزده نام، پیامبر و خود آن حضرت و فرزندان اوست.54

ابهام در سیزده نام می‏تواند با کلمه «ضمّنی» ـ که در نسخه‏های دیگر وجود دارد ـ برطرف شود؛ یعنی هر که نام سیزده معصوم به ضمیمه شخص امیرموءمنان را در مشکلات بگوید، خداوند به او عنایت می‏فرماید. به هر حال، کلماتی از خطبه تطنجیه ـ که در المجموع الرائق آمده ـ قابل توجیه است؛ گرچه نداشتن سند اشکالی برای آن به شمار می‏آید.

اما منبع اصلی خطبه، کتاب مشارق الأنوار نوشته شده به سال 773ق، و متفاوت با مضمون خطبه در المجموع الرائق است. آنچه متأخران هم نقل می‏کنند، اگر مستند به منبعی باشد، جز به مشارق الأنوار نیست. پیش از این، به مناسبت خطبه افتخار، به بررسی این کتاب پرداختیم و گفتیم همان گونه که برخی از بزرگان علمای شیعه معتقدند، مطالب این کتاب غلوآمیز و نادرست است.

البته روشن نیست باب توجیه تا کجا باز است و کاربرد کلماتی همچون «الاول والاخر والظاهر والباطن» ـ که مخصوص باری تعالی است و در قرآن به آن تصریح شده55 ـ چگونه درباره امیر موءمنان و از قول آن حضرت برای خود توجیه شدنی است؛ در حالی که ائمه به ما آموخته‏اند که احادیث را با قرآن بسنجیم و آنچه با کتاب الهی سازگار نیست؛ قبول نکنیم؛ حتی اگر محتوای این گونه روایات را به گونه‏ای حمل کنیم. آنچه در این کتاب آمده و با تاریخ قطعی سازگار نیست، نشانگر وجود اشتباه در آن است؛ مانند آنچه در همین خطبه تطنجیه می‏گوید که علی(ع) آن را بین کوفه و مدینه بیان کرد و مسلم است که آن امام هیچ گاه راه مدینه تا کوفه را طی نکرده و زمانی که به تعقیب پیروان جمل رفت، از سمت ذی‏قار (دو راهی بین بصره و کوفه) به بصره رفت. به هر حال، همان گونه که مرحوم مجلسی هم فرمود، اعتمادی به گفته‏های بُرسی نیست؛ مگر آنکه در منبع معتبر دیگری یافت شود.

سند خطبه

خطبه تطنجیه در هیچ یک از منابعی که گفته شد، دارای سند نیست؛ بلکه موءلفان، بدون مقدمه و با این تعبیرات آن را نقل کرده‏اند:

من خطبة له ـ علیه السلام ـ تسمی التطنجیة ظاهرها انیق و باطنها عمیق، فلیحذر قارئها من سوء ظنه، فانّ فیها من تنزیه الخالق ما لا یطیقه أحد من الخلائق، خطبها امیرالموءمنین بین الکوفة والمدینه، فقال: الحمد للّه الذی فتق الاجواء... .

بنابراین، روایتگری در میان نیست تا درباره جرح و تعدیل او سخن گفته شود و نبود سند برای بی‏اعتباری آن کافی است. در عین حال، به کلماتی از متن خطبه ـ که دارای اشکالات محتوایی است ـ اشاره می‏کنیم.

اشکالات متن

مهم‏ترین اشکالی که به این خطبه می‏شود، غلوآمیز بودن آن است. تعبیرات به کار رفته در آن، کاملاً برخلاف گفتار و سیره امیرالموءمنین و اهل بیت پیامبر در مبارزه با زیاده‏گویی نسبت به آن بزرگواران است. گرچه ممکن است برخی از کلمات این خطبه را به‏گونه‏ای توجیه کنیم و آن را از دایره غلو خارج نماییم، اما بخش‏هایی وجود دارد که توجیه و حمل آن غیرقابل پذیرش است؛ مانند جملات زیر:

و لو علمتم ما کان بین آدم و نوح من عجائب اصطنعتها و امم اهلکتها فحق علیهم القول؛ اگر می‏دانستید شگفتی‏هایی که بین آدم و نوح به وجود آوردم (خلق کردم) و امت‏هایی را که هلاک کردم... .

در این جملات، افعال خداوند به امیر موءمنان نسبت داده شده و موءکد و موءید آن «حق علیهم القول» قرار داده شده، که مضمون این ترکیب در قرآن فقط برای حق تعالی به کار رفته است. از طرفی نمی‏توان فعل‏های «اصطنعتها و اهلکتها» را مخاطب فرض کرد یا تصحیف «اصطنعها و اهلکها» دانست تا خلق کننده و هلاک کننده، خداوند معنا شود؛ زیرا پیش از این، جملات به امام نسبت داده شد؛ که اگر آنچه در قدیم از من سر زده آشکار شود، تعجب خواهید کرد. شبیه این جملات بار دیگر این گونه آمده است:

انا صاحب ثمود و ال‏آیات، أنا مدمرّها... .

که پیش‏تر در ابتدای بحث از این خطبه اشاره شد.

جمله دیگری که نشان دهنده غلو است، چهار کلمه «انا الاول وال‏آخر والظاهر والباطن» است. این جملات در خطبة البیان نیز آمده بود و به جهت طولانی شدن بحث در آنجا، توضیح این فقرات را به اینجا محوّل نمودیم.

شکی نیست که این کلمات، بدون قید و توضیح، مخصوص ذات اقدس الهی است. در آیه سوم سوره حدید می‏خوانیم:

هو الأول وال‏آخر والظاهر والباطن و هو علی کل شی‏ء قدیر.

پس کاربرد آنها برای غیر خداوند، مخالفت صریح با قرآن تلقی می‏شود و مسلم اینکه نه‏تنها امامان معصوم، بلکه هر انسان فهمیده‏ای ـ که کم‏ترین آشنایی با معارف الهی داشته باشد ـ چنین کلماتی را به غیر خداوند نسبت نمی‏دهد و توجیه آن نیز سرد و جاهلانه خواهد بود. آنچه برخی متأخران را جرأت داده تا این کلمات را به امام نسبت دهند، وجود این چهار عنوان و انتساب آنها به رسول خدا و امیرموءمنان در چند کتاب نسبتاً قدیمی است که لازم است این موارد بررسی شود.

مورد اوّل، در کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید این گونه آمده که امیر موءمنان در مسجد نشسته بود و گروهی از ایشان تقاضا کردند سخنی بفرماید. امام فرمود: کلام من دشوار بوده و قابل فهم نیست (صعبُ مستصعب) و جز عالمان درک نمی‏کنند. آنها گفتند: حتماً باید ما را حدیث کنی. فرمود: بلند شوید. آن گاه وارد خانه شد و این کلمات را گفت: أنا الذی علوت فقهرت، انا الذی احیی و اُمیت، أنا الاول والاخر والظاهر و الباطن. آن گروه خشمگین شده و گفتند: این مرد کافر شد و خواستند خارج شوند که امام به در اشاره کرد که جلو آنها را بگیرد. در از رفتن آنها جلوگیری کرد و امام فرمود: گفتم که کلام ما دشوار است؛ اکنون برایتان تفسیر می‏کنم: انا الذی علوت، یعنی با این شمشیر بر شما برتری یافتم و به قهر و غلبه شما را وادار به ایمان کردم. انا الأول، یعنی اولین مسلمان هستم. انا ال‏آخر، یعنی آخرین وداع کننده با رسول خدایم که او را کفن کرده، دفن نمودم. انا الظاهر والباطن، یعنی علم ظاهر و باطن نزد من است. آن گروه به امام گفتند: از کار ما گشایش کردی، خداوند کار تو را بگشاید.56

ممکن است این روایت را این گونه حمل کنند که مقصود آن حضرت از اوّل و آخر و... همان مطالبی است که تفسیر کرده، لیکن واقعیت آن است که مجموع روایت قابل پذیرفتن نیست و آنچه ردّ آن را آسان می‏کند، دو اشکال مهم است: اوّل اینکه انتساب کتاب الاختصاص به شیخ مفید محل بحث جدّی است و یکی از محققان معاصر در مقاله مفصلی این موضوع را بررسی کرده و سرانجام می‏نویسد:

با اطمینان به این نتیجه می‏رسیم که این کتاب، تألیف شیخ مفید نیست.57

اگر این اشکال را نادیده بگیریم، اشکال دومی باقی خواهد بود، که سندی برای روایت وجود ندارد و تنها با کلمه «رُوی» نقل شده است.

مورد دوم در کتاب اعلام الوری است که رسول خدا فرمود:

منم اوّل و آخر، اوّل در نبوت و آخر در بعثت.58

این روایت، گرچه در کتاب معتبری نقل شده، اما اولاً بدون سند است و ثانیاً ابهام دارد؛ چون معنای «أولُ فی النبوة» روشن نیست. آیا مقصود این است که مقام آن حضرت از همه پیامبران بالاتر است؟ آیا این تفسیر از کلمه اوّل، تناسبی با کلمه آخر ـ که در معنای ظاهری‏اش به کار رفته ـ دارد؟ در صورت پذیرش این نقل، خواهیم گفت که رسول خدا کلام خود را بلافاصله توضیح داده، ولی در خطبة البیان و تطنجیه تفسیر و توضیحی ندارد.

موارد دیگری از این کلمات غلوآمیز در کتاب المناقب وجود دارد؛ از جمله آنکه موءلف، بدون ارائه منبع و سند، در ردیف قضاوت‏های امیر موءمنان(ع) در دوران خلافتش می‏نویسد:

از آن حضرت سوءال شد که چگونه صبح کردی (حالت چطور است؟)، فرمود: اصبحت و أنا الصدیق الاول والفاروق الاعظم وأنا وصی خیر البشر و أنا الاول و أنا الاخر و أنا الباطن و أنا الظاهر و أنا بکل شی‏ءٍ علیم و أنا عین اللّه و أنا جنب اللّه و أنا امین اللّه علی المرسلین بنا عُبِداللّه و نحن خزان اللّه فی ارضه و سماءه و أنا احیی و امیت و أنا حی لایموت. پس اعرابی از سخن آن حضرت تعجب کرد. از این رو فرمود: اوّل، یعنی اولین کسی که به رسول خدا ایمان آوردم. آخر، یعنی آخرین کسی که او را دیدم. ظاهر، یعنی ظاهر اسلام و باطن، یعنی بطین (مملو) از علم. انا بکل شی‏ء علیم، یعنی به آنچه پیامبر خبر داده، آگاهم. مُحیی، یعنی سنت رسول اللّه را زنده می‏کنم. ممیت، یعنی بدعت را از بین می‏برم. و أنا حی لا یموت، چون خداوند فرموده است کشتگانِ در راه خدا زنده‏اند و نزد او روزی می‏خورند.59

قسمت‏های کوتاهی از این متن؛ مانند «انا عین اللّه و أنا جنب الله» را ـ که در مانند الکافی60 آمده و قابل حمل است ـ و همچنین جمله «أنا الصدیق الاول و الفاروق الاعظم و وصی خیر البشر» ـ که هم صحیح و هم مشهور است ـ می‏پذیریم؛ اما دیگر مطالب ـ که هیچ تناسبی با گفتار امیر موءمنان ندارد ـ کاملاً مردود است.

این تنها مورد غلوآمیز در کتاب ابن شهرآشوب نیست، بلکه این موارد به قدری زیاد است که خواننده را نسبت به کتاب وی بدبین می‏سازد. او در بیان فضایل امیر موءمنان، فصلی با عنوان «فصلء فی ألقابه علی حروف المعجم» گشوده که تعجب‏آور است. سپس ذیل هر یک از حروف الفبا ده‏ها لقب تصنّعی برای آن امام آورده که غالب آنها هیچ شهرتی ندارد و امیر موءمنان به آن خوانده نشده است؛ از جلمه: رضوان، رشید، زعیم، زاهد یا کلمات الرجل و الرجال که لقب او معرفی شده است! ذیل حرف «راء» این القاب را برای امام ذکر می‏کند: ال‏آمر بالعدل، الاول وال‏آخر والظاهر.61

ابن شهرآشوب گویا هر صفتی را که ممکن بوده امیر موءمنان با آن خوانده شود، لقب او به شمار آورده؛ چنان که به رجل و رجال اشاره شد. این موءلف، بار دیگر در پی عنوان محبّت رسول خدا به حسنین(ع) می‏نویسد:

و قال: انا دحوت أرضها و أنشأت جبالها و فجرت عیونها... و بی و علی یدی تقوم الساعة و فیّ یرتاب المبطلون و أنا الأوّل وال‏آخر والظاهر والباطن و أنا بکل شی‏ء علیم.62

اما اولاً، معلوم نیست «قال» یعنی چه کسی گفت؛ چون پیش از این کلمه هیچ ارتباطی با آن وجود ندارد و عنوان باب نیز محبّت پیامبر به حسنین(ع) است. ثانیاً، روشن نیست این کلمات کفرآمیز و بی‏مناسبت با بحث و بدون مدرک و سند توسط چه کسی به کتاب المناقب افزوده شده است!

از دیگر مواردی که کلمه اوّل و آخر را درباره علی(ع) به کار برده، آن است که می‏گوید طبری و ابن ماجه گزارش کرده‏اند آن حضرت و فضل و قثم فرزندان عباس داخل قبر پیامبر شدند و سپس اضافه می‏کند که به همین جهت، علی(ع) فرمود: من اوّل و آخر هستم.63 این سخن هم مانند سخنان قبل، بدون مصدر و سند ارائه شده، ضمن آنکه معنا ندارد که امیر موءمنان به خاطر ورود و خروج به قبر رسول خدا خود را اوّل و آخر بداند. قطعاً این کلمات افترا به ایشان است.

نگارنده، پیش از تنظیم این نوشتار، با دیده اعتبار به کتاب المناقب می‏نگریست، ولی وجود چنین کلمات نادرستی جز خدشه به کتاب و موءلف نخواهد بود. آنچه مسلم است اینکه شرایط و محیط زندگانی مولای موحدان و امیر موءمنان(ع) اقتضای بیان چنین کلماتی نداشته است و اطرافیان او ظرفیت این گونه مطالب را نداشتند؛ چه اینکه بر سر موضوع واضحی چون حکمیت، آن بزرگوار را تا حدّ کفر تنزل دادند. مگر خود آن بزرگواران نفرموده‏اند با مردم به اندازه عقلشان سخن بگویید؟!

به هر حال، اگر بنا باشد چنین کلماتی ـ که به خدای متعال اختصاص دارد ـ گفته شود و سپس به گونه‏ای توجیه گردد، می‏توان گفت که من خدا هستم و سپس مقصود از خدا را صاحب و مالک دانست، و یا گفت که انا الربّ، و ربّ، یعنی پرورنده هر چیز. امروزه تا حدودی به کلمات غلوآمیز دامن زده شده و چنین توجیهاتی نیز ارائه می‏شود، ولی مطمئناً ائمه معصوم(ع) این روش را نمی‏پسندند؛ چون ثابت شده که آن بزرگواران تلاش زیادی برای مبارزه با زیاده‏گویان داشته، حتی آنان را لعن کرده و گاه دستور کشتن نیز صادر کرده‏اند.

اشکالات دیگری در متن خطبه تطنجیه وجود دارد که عبارت‏اند از:

1. جملاتی در خطبه آمده که با سیره آن امام سازگار نیست:

و باعث محمّد و ابراهیم لأقتلن أهل الشام بکم قتلات، و أیّ قتلات، و حقی و عظمتی لأقتلن أهل الشام بکم قتلات، و أیّ قتلات و لأ قتلن اهل صفین بکل قتلة سبعین قتله، و لأردن إلی کل مسلم حیاة جدیدة، و لأسلمن إلیه صاحبه و قاتله أن یشفی غلیل صدری منه.

گذشته از تکرار مخلّ به فصاحت و بلاغت باید توجّه داشت که امام هیچ گاه در صدد کشتن دشمنان خود از جمله شامیان نبود و جنگ با معاویه هم به منظور زدودن این غدّه چرکین از جامعه اسلامی بود. روش قطعی رسول خدا و امیر موءمنان در جنگ‏های صدر اسلام این بود که حتی‏المقدور دست به سلاح نبرند و آغازگر نبرد نباشند. جملات این خطبه نشانگر روحیه انتقام و تشفی خاطر و دل خنک شدن از کشتار دشمن است، که نسبت دادن آن به علی(ع) دشمنی با آن حضرت خواهد بود.

2. در بخشی از خطبه می‏خوانیم که امام می‏گوید:

در برابر عمار یاسر و اویس قرنی هزار نفر را می‏کشم.

گذشته از اشکال قبلی، یعنی انتقام‏جویی، باید توجّه داشت که ناقلان این خطبه ساختگی می‏گویند امام آن را میان راه کوفه و مدینه ایراد کرده و حتماً مقصودشان همان راه مدینه به بصره و سپس کوفه است؛ چون گفتیم جز سفر آن حضرت برای مقابله با اصحاب جمل و سپس حرکت از بصره به سوی کوفه، سفری از مدینه به کوفه نداشته است. این در حالی است که آن زمان هنوز نبرد صفین روی نداده بود تا عمار یاسر و اویس قرن به شهادت برسند.

بنابراین، تناقض آشکار و غیرقابل توجیهی در ابتدا و انتهای خطبه وجود دارد و پیداست که دروغگو کم حافظه هم هست. شبیه این تناقض‏گویی در جاهای دیگر تکرار شده؛ چنان که از آن حضرت نقل می‏شود که شما برادران خوبی هستید و چند جمله بعد می‏فرماید: «یا أشباه الأعثام و بهام الأنعام!». البته اصل این جمله هم جای تأمل دارد.

3. کلمه بنی کنام ـ که دوبار در این خطبه آمده ـ در جای دیگری وجود ندارد، جز آنکه توجیه‏گری آن را قبیله‏ای از آیندگان بشمارد، یا گفته شود مقصود، نسل قبیله «کتام» است و ناسخان به اشتباه ضبط کرده‏اند! اما این توجیهات، علمی نیست و قرینه و دلیلی ندارد.

4. در اثنای این خطبه منسوب به امیر موءمنان(ع) ابن صویرمه ایستاده و سوءال می‏کند: «أنت أنت یا امیرالموءمنین؟» و آن حضرت می‏فرماید: «أنا أنا لا إله إلاّ اللّه ربّی». أولاً، از این پرسش و پاسخ مطلبی روشن نمی‏شود و اگر جمله خبری هم باشد، معنا همچنان ابهام خواهد داشت. ثانیاً، شخصیتی در تاریخ اسلام و دوران امام اوّل به نام ابن صویرمه یا اسمی مشابه آن وجود ندارد!

5. صاحب کتاب بیان الأئمة درباره وجه تسمیة این خطبه به تطنجیه گوید:

طنجه شهری در ساحل دریای مغرب است و طنجین نام دریایی پشت دریاهاست که امام داستان رفتن خود به آن منطقه و دیدن ستارگان و افلاک را بیان می‏کند.64

این در حالی است که در خطبه نامی از طنجه یا طنجین نیامده و آنچه هست، تکرار تطنجین یا تطنجان و یک مورد تطنج است. با آنکه کسی بین تطنجین و طنجه ارتباطی قایل نشده، ولی به نظر می‏رسد نام تطنجین را از همان طنجه گرفته و بر این خطبه نهاده‏اند و علت آن را هم باید شگفت‏انگیز بودن شهر طَنجه، بخصوص ارتباط آن با جزیره خضرا دانست.

یاقوت حموی ذیل نام طَنجه این گونه توضیح می‏دهد:

شهری در ساحل دریای مغرب و مقابل جزیره خضراست که ابن حوقل آن را شهری ازلی با بناهای سنگی و چاه‏های آبِ آشکار توصیف کرده، گوید آب آن از قناتی جاری می‏شود که سرچشمه آن را نمی‏شناسند.65

مطالب عجیبی که در این خطبه از زبان علی(ع) نقل شده و داستان حضور آن حضرت در آن منطقه را بیان می‏کند، موءید یا مشابهی در منابع دیگر ندارد و روشن نیست این مطالب چه فضیلت و منقبتی برای آن امام به شمار می‏آید که منطقه‏ای در غرب افریقا را دیده باشد؛ ضمن اینکه کلمات آن مبهم است؛ چنان که می‏خوانیم:

التطنجان خلیجان من ماء کأنهما ایسار تطنجین و أنا المتولی دائرتها و ماالفردوس و ما هم فیه إلاّ کالخاتم فی الاصبع.66

پس شگفت‏انگیز بودن منطقه، بخصوص نام جزیره خضرا در کنار طنجه باعث شده این خطبه به آنجا ارتباط داده شود و گویا به همین دلیل، ادامه خطبه را بر علایم ظهور حمل کرده‏اند:

یا جابر! إذا صاح الناقوس و کبس الکابوس و تکلم الجاموس فعند ذلک عجائب... تحرکت عساکر خراسان و تبع شعیب بن صالح التیمی من بطن الطالقان و بویع سعید السوسی بخوزستان... فتوقعوا ظهور مکلّم موسی من الشجرة علی الطور....67

با اینکه در این فقره، سخنی از آخرالزمان یا مهدی یا ظهور او نیامده، این کلمات در شمار نشانه‏های ظهور به شمار آمده و در کتاب‏هایی چون معجم أحادیث المهدی نقل شده است.68 گویا مستند آنان برای حمل بر نشانه‏های ظهور، نام‏هایی مانند شعیب بن صالح یا لشکرهای خراسان است که آن هم دلیل درستی بر ظهور نیست. به علاوه، مراد از جمله «ظهور مکلّم موسی من الشجرة علی الطور» چیست؟ آیا تکلم کننده موسی(ع) در کوه طور جز خدای متعال است که در قرآن هم به آن اشاره شده است؟ آیا قرار است خداوند ظهور کند؟

5. خطبة الزهراء

شیخ طوسی ذیل شرح حال و تألیفات ابومخنف می‏نویسد: کتاب خطبة الزهراء تألیف اوست. آن گاه، طریق خود به این کتاب را ذکر کرده، می‏گوید: امیر الموءمنین(ع) این خطبه طولانی را بیان فرمود.69

از این عبارت کاملاً پیداست که گوینده خطبه علی(ع) است و ربطی به خطبه معروف حضرت زهرا(س) ندارد. بنابراین، کسانی که در کنار نام زهراء، واژه یا کلیشه علیها السلام را قرارداده‏اند، به خطا رفته‏اند. ابن عبد ربّه در ردیف خطب امیر موءمنان به خطبة‏الزهراء اشاره کرده، آن را به تفصیل ذکر کرده است.70

بخش‏های زیادی از آن را سیّد رضی در نهج البلاغة (به شماره 109) آورده، اما نامی برای آن ذکر نمی‏کند. البته برخی از کلمات این دو متن با هم تفاوت دارند، لیکن محتوای اصلی هر دو درباره صفات خدا، ملائکه و سکرات مرگ است. با این حال، ابن شهرآشوب کلماتی را به عنوان خطبه زهرا آورده که در دو منبع پیشین نیست. وی می‏نویسد:

علی(ع) در خطبه ملاحم، معروف به الزهراء فرمود: برخی از سال‏ها، قطع کننده است و بینی سلاطین در آن بریده می‏شود و مردانی کشته و زنانی اسیر می‏شوند. مال و دین گروه‏هایی به سرقت می‏رود و خانه‏هایشان خراب و دچار حریق می‏گردد. بندگان و فرزندان کنیزان بر آنان مستولی می‏شوند و به روش پادشاهان ظالم عمل می‏کنند. سپس فرمود: این ده سال کامل است. حکومت بنی‏عباس از خراسان می‏آید و از خراسان می‏رود.71

روشن نیست سروی این کلمات را از کدام مصدر و کدام خطبه موسوم به الزهراء آورده که هیچ کلمه‏ای از آن در جای دیگری یافت نمی‏شود. گرچه سیّد رضی غالباً خطبه‏ها را به طور کامل ذکر نمی‏کند، اما به نظر می‏رسد آنچه ابن عبد ربه به عنوان خطبة الزهراء آورده، متن کامل خطبه است که با حمد و سپاس الهی آغاز و با دعا و صلوات بر رسول خدا و عبارت «آمین انّک ولی کریم» پایان می‏پذیرد. با این حال، کلماتی که سروی در المناقب ذکر کرده، در این متن نیست؛ ضمن اینکه خطبة الزهراء ارتباطی به ملاحم ندارد، ولی سروی آن را از خطبه‏های مشتمل بر ملاحم می‏داند.

در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی نیز سخن از این خطبه آمده است. موءلف با اشاره به اینکه آیه «ان نکثوا ایمانهم» درباره اصحاب جمل است، می‏نویسد:

امیر موءمنان(ع) در خطبة الزهراء فرمود: به خدا قسم، پیامبر بارها به من فرمود تو با ناکثان و قاسطان و مارقان خواهی جنگید.72

اگر این کلمات را نیز جزء خطبة الزهراء بدانیم، مشکلی از نظر محتوای آن نیست؛ زیرا آن حضرت بارها این سخن رسول خدا درباره خود را فرموده و در منابع شهرت یافته است.

6. خطبه غراء

خطبه 83 نهج البلاغة موسوم به غراست. پیش از آن در عقد الفرید هم خطبه‏ای به این نام آمده، ولی آنها با هم متفاوت‏اند. آنچه در نهج البلاغة آمده، درباره دنیا و آخرت و سفارش به تقوا بوده، آنچه ابن عبد ربه آورده، مربوط به توحید و نبوت است. با این همه، در کتاب المناقب کلماتی به عنوان خطبه غراء ذکر شده که در دو منبع پیشین نیست:

ویل لأهل الأرض إذا دُعی علی منابرهم باسم الملتجی والمستکفی.

ابن شهرآشوب می‏گوید:

ملتجی لقب خلفا نیست، ولی بررسی ما نشان می‏دهد که مقصود، متقی است که به قبیله بنی حمدان پناه برد. (چون ملتجی به معنای پناه برنده است). سپس از قول امام می‏آید که نام مردی از ربیعه که اولش سین و میم است...

درباره آنچه با نام خطبه غراء در المناقب ذکر شده، یک احتمال آن است که ابن عبدربه و سیّدرضی همه خطبه را نقل نکرده‏اند و آنچه سروی گفته، جزء آن خطبه است. احتمال دیگر آن است که خطبه‏های متعددی را از امام با وصف غراء (شیوا و فصیح) یاد کرده باشند. به هر حال، کلماتی که در المناقب آمده، چندان قابل اعتماد نیست؛ چون اگر قرار بود امام پیش‏گویی کند، آن همه توجیه و واسطه لازم نداشت.

7. خطبه قصیه

ابن شهرآشوب هنگام نام بردن از خطبه‏های امیرموءمنان(ع)، کلمه قصبیه را ذکر می‏کند75 و در جای دیگر قصیه می‏نویسد: می‏توان آن را ناشی از تصحیف یا اشکال چاپی دانست. او تنها به کلماتی از این خطبه اشاره کرده است:

العجب کل العجب بین جمادی و رجب... و ایّ عجب من أموات یضربون هامات الاحیاء. 77

وی سند و مصدری برای خطبه ذکر نمی‏کند. ما نیز به کتابی که پیش از المناقب آن را ذکر کرده باشد، دست نیافتیم؛ لیکن در مختصر بصائر الدرجات خطبه‏ای طولانی از علی(ع) نقل شده که موءلف، آن را مخزون نام نهاده و در میان مطالب آن، جملات فوق هم وجود دارد. با اینکه در ذیل خطبه مخزون به توضیح آن خواهیم پرداخت، در اینجا مناسب است اشاره شود که در این خطبه طولانی سخنانی به آن امام بزرگوار نسبت داده‏اند که در جای دیگری دیده نشده و بخشی از مطالبش منحصر به فرد است ؛ از آن جمله، همین عبارت اخیر است (ایّ عجب...). این متن را حسن بن سلیمان حلّی (م ق 9) از منبعی غیر معتبر و غیر مشهور نقل کرده و سند قابل اعتمادی برای آن ارائه نمی‏کند.78 بنابراین، بخش‏هایی از آن که در منابع معتبر و کهن یافت نمی‏شود، قابل پذیرش نیست. علاّ مه مجلسی هم آن را به نقل از مختصر بصائر آورده، می‏گوید:

صاحب کتاب به اشکالات خطبه اعتراف دارد. 79

جمله «العجب کل العجب بین جمادی و رجب» را ابن ابی‏الحدید در خطبه‏ای که به نقل از کتاب صفین مداینی آورده، نقل می‏کند و می‏گوید:

علی(ع) آن را پس از نبرد نهروان ایراد فرمود و بخشی از ملاحم را در آن بیان کرد.80

این جمله در کتب ملاحم شهرت زیادی دارد و روشن نیست مقصود از آن، کدام حادثه است که بین ماه‏های جمادی و رجب رخ داده یا خواهد داد؟!

8. خطبه لوءلوءه

این خطبه به صورت پراکنده در منابع زیر آمده است:

اوّل، کفایة الأثر که قدیمی‏ترین منبع خطبه به شمار می‏رود و ضمن داشتن سند، نسبت به دو منبع بعدی آن را کامل‏تر نقل می‏کند.

دوم، مناقب آل ابی‏طالب به نقل از الفائق زمخشری (م 538 ق)، بدون ذکر سند، تنها به بخش‏هایی از خطبه اشاره کرده است.81

سوم، التشریف بالمنن، معروف به ملاحم ابن طاووس که کلماتی از خطبه لوءلوءه را به نقل از کتاب ملاحم سلیلی (نوشته شده به سال 307 ق) آورده که آن هم بدون سند است.82

چهارم، المجموع الرائق که به سال 703ق، نوشته شده و کامل‏ترین متن از خطبه لوءلوءه را با ذکر سند آورده است.

پنجم، مشارق الأنوار که به سال 773ق، نوشته شده و کلماتی را از آنچه به عنوان خطبه لوءلوءه مشهور است، در ضمن خطبه افتخار آورده است.84

گرچه مضمون اصلی خطبه در همه این کتاب‏ها ملاحم و پیش‏گویی‏های مربوط به آخرالزمان است و مشترکاتی با هم دارند، لیکن متنی که در المجموع الرائق آمده، بسیار طولانی و با دیگر کتاب‏ها تفاوت جدی دارد. خزاز با اشاره به خطبه لوءلوءه می‏گوید:

امام در آخر این خطبه فرمود: من به زودی از میان شما کوچ می‏کنم و به‏سوی غیب رهسپار می‏شوم. پس منتظر فتنه امویان و پادشاهی کسراها و از بین رفتن احکام الهی و... باشید. سپس فرمود: شهری به نام زورا بین دجله و دجیل و فرات بنا می‏شود و به آجر و گچ و طلا و نقره و لاجورد و... تزیین می‏گردد و پادشاهان بنی‏شیبصان ـ که 24 نفرند ـ پی در پی در آن حکومت می‏کنند. در میان آنان سفاح و مقلاص و جموح و هذوع و مظفر و موءنث و نزار و کبش و... خواهد بود و آن گاه قائم حق چهره خواهد گشود... بدانید که خروج او ده علامت دارد که اولش طلوع ستاره دنباله‏دار است.85

ابن شهرآشوب و ابن طاووس بخشی را از آنچه در کفایة آمده، نقل می‏کنند؛ گرچه کلمات آنها تفاوت جدی دارد. همان بخش از خطبه در آخر خطبه افتخار کتاب مشارق وجود دارد. از طرفی آنچه در المجموع الرائق به نام خطبه لوءلوءه آمده و بسیار طولانی است، مطالب منابع پیش گفته را ندارد. ممکن است همه اینها از یک خطبه نقل می‏کنند، ولی هر کدام قسمتی از آن را انتخاب کرده و نامی بر آن نهاده‏اند؛ چنان که در کفایة الأثر خواندیم که این مطالب در آخر خطبه لوءلوءه آمده؛ یعنی موءلف، تمام آن را نقل نکرده است.

سند خطبه لوءلوءه

گفته شد که از این چند کتاب، تنها کفایة الأثر و المجموع الرائق سند خطبه را بیان می‏کنند. گرچه برخی راویان این اسناد، مانند جابر بن عبداللّه و ابو سعید خدری و علقمة بن قیس مشهورند، اما بیشتر راویان این طرق شناخته شده نیستند و جز جابر، مجموع راویان هر دو طریق، عامی مذهب‏اند و برخی از آنها تنها در سند همین روایت نام برده شده‏اند. بنابراین، اعتباری به این اسناد نخواهد بود.

از نظر متن نیز گفته شد که عبارت‏ها در متن هر کتاب مختلف است. قطع نظر از این اشکال و همچنین اختلاف در نام خطبه، اشکالات دیگری به شرح زیر در این نقل‏ها وجود دارد:

1. در کفایة الاثر آمده است که این خطبه در کوفه ایراد شد، اما سلیلی ـکه ابن طاووس از او نقل کرده ـ می‏گوید: علی(ع) پانزده روز پیش از خروج از بصره آن را بیان فرمود. قطعاً دومی نمی‏تواند صحیح باشد؛ زیرا در متن خطبه، سخن از وداع امام با مردم است، ضمن اینکه آن حضرت مدت زیادی در بصره توقف نداشت تا پانزده روز پیش از خروج، چنین خطبه‏ای خوانده باشد. کتاب الرائق هم محل بیان خطبه را بصره می‏داند.

2. اشکال دیگر متن، آن است که کلماتی از آن در نهج البلاغة یا مصادر آن وجود ندارد و اگر چنین خطبه‏ای دارای اعتبار بود، در منابع متعدد دیگر هم ذکر می‏شد.

3. برخلاف آنچه در خطبه آمده، خلفای بنی‏عباس 37 نفر بوده‏اند و هیچ یک از نام‏ها یا لقب‏های یاد شده در این خطبه، جز سفاح درباره آن خلفا شهرت ندارد؛ بلکه حتی به صورت غیر مشهور یا کنایه هم این گونه از آنها یاد نشده است. مرحوم مجلسی با اشاره به اشکال تعداد خلفا می‏نویسد:

گویا امام عده‏ای را شمرده که سلطنت آنان استقرار داشته، نه آن‏که خلافتی متزلزل و زودگذر داشته است.86

این عالم بزرگوار در توجیه این خطبه، مطالبی دیگر نیز فرموده که اگر اصل خطبه را نپذیریم، لزومی ندارد چنین توجیهات و محمل‏هایی بیان کنیم. اگر این پیش‏گویی‏ها از معصوم صادر شده بود، نیازی به این همه توجیه نداشت؛ همان گونه که دیگر پیش‏گویی‏های امام ـ که در منابع معتبر ذکر شده ـ محقق شد.

4. در المجموع الرائق ـ که گفته شد خطبه لوءلوءه را با اختلاف در متن آورده ـ هفده صفحه از متن (به قطع وزیری) به این خطبه اختصاص داده شده و با توجّه به اینکه موءلف، محل ایراد خطبه را بصره دانسته، از نظر تاریخی موءیدی وجود ندارد که امام در آن شهر فرصت بیان چنین خطبه‏ای طولانی را پیدا کرده باشد؛ ضمن اینکه این مطالب هیچ جایگاهی در آن موقعیت (پس از نبرد جمل و در حضور مخالفان عثمانی مذهب اهل بصره) نداشته و با دیگر بیانات امیر موءمنان(ع) نیز سازگار نیست.

5. برخی از کلمات خطبه لوءلوءه در متن الرائق، حاکی از تجلیل امیر الموءمنین(ع) از بعضی خلفای عباسی است.

9. خطبه مخزون

منبع اصلی این خطبه، کتاب مختصر بصائرالدرجات، تألیف حسن بن سلیمان حلی عالم قرن نهم هجری است. وی می‏نویسد:

به کتابی از خطبه‏های امیر موءمنان(ع) دست یافتم که به خط سیّد بن طاووس بر آن چنین نوشته بود: «نویسنده این کتاب پس از امام صادق(ع) آن را نوشته». بنابراین، احتمال می‏رود که بعد از قرن دوم هجری باشد. برخی‏از مطالب آن از فرج بن فروه، از مسعدة بن صدقه، از جعفر بن‏محمّد، وبرخی از مطالب آن از دیگران نقل شده است. در این کتاب، خطبه‏ای‏ازامیرموءمنان(ع) ذکر شده که مخزون نام دارد و آن چنین است: بسم‏اللّه‏الرحمن الرحیم الحمد للّه الاحد المحمود الذی توحّد بملکه و علا بقدرته....87

در این متن، ابتدا درباره منت‏های الهی و سپس بندگان صالح سخن گفته می‏شود، اما ناگهان لحن گفتار عوض شده، می‏گوید: یا عجباً کل العجب بین جمادی و رجب. پیش از این جمله، عبارت معروفی آمده که هم در روایات ائمه و هم در نهج البلاغة وجود دارد: امر ما صعب مستعصب است و جز بندگان موءمن آن را برنمی‏تابند.88 پس از آن، بخش اصلی خطبه، یعنی پیش‏گویی‏هایی درباره آینده و آخرالزمان است. از مجموع متن پیداست که گفتارهایی از علی(ع) را در کنار هم قرار داده و مطالبی بر آن افزوده و خطبه مخزون نام نهاده‏اند.

مرحوم مجلسی بخش اوّل آن را به سند دیگری هم آورده که چنین است:

رُوی فی کتاب سرور اهل الایمان، عن السید عبدالحمید بإسناده، عن اسحاق، یرفعه إلی الاصبغ بن نباته قال: سمعت امیرالموءمنین(ع)... .89

در جای دیگری نیز قسمت اوّل روایت را از عیاشی نقل می‏کند و سپس می‏گوید:

ادامه خبر تصحیف شده است و آن را ترک کردم.90

چنان که پس از نقل خطبه از مختصر البصائر می‏نویسد:

من این خطبه را آن‏گونه که بود، نقل کردم که دارای اشکال و تحریف است و برخی از اجزای آن را از برخی کتب دیگر تصحیح نمودم و صاحب کتاب نیز به اشکالات آن اعتراف دارد؛ با این حال، بی‏فایده نیست.91

در مجموع، آنچه به عنوان خطبه مخزون نقل شده، مدرک درستی ندارد و انتساب آن به امیرموءمنان با تردید جدی روبه‏روست؛ البته آنچه از این خطبه در نهج البلاغة و کتب معتبر دیگر هست، پذیرفتنی خواهد بود؛ ولی این دلیلی بر صحت مجموع خطبه نیست، بلکه همه سازندگان خطبه‏های منسوب، کلماتی از امام را آورده و سپس افزوده‏های خود را بر آن آمیخته‏اند و کمتر خطبه‏ای مانند خطبة البیان یافت می‏شود که همه کلماتش جعلی باشد.

10. خطبه ملاحم

ملاحم به معنای حوادث سخت، مانند جنگ و خونریزی است. از آنجا که امیر موءمنان در موارد زیادی به بیان ملاحم و پیش‏گویی آنها پرداخته است، خطبه‏های متعددی را به این عنوان نام داده‏اند. سیّد رضی در خطبه‏های 108، 128، 138، 150 و 187 برخی از ملاحم را از علی(ع) نقل می‏کند؛ اما این خطبه‏ها را به این نام اختصاص نمی‏دهد، بلکه می‏گوید:

من خطبة له(ع) یذکر فیها الملاحم.

ابن ابی الحدید نیز خطبه‏هایی را به نقل از مداینی در این باره آورده است.92

سروی هم کلماتی را به امام نسبت داده، می‏گوید: آن را در خطبه ملاحم معروف به الزهراء بیان فرمود93 که پیش از این، ذیل خطبه الزهراء به آن اشاره شد. اما در منابع متأخر جملاتی درباره ملاحم به آن حضرت نسبت داده می‏شود که در کتب قدیمی به چشم نمی‏خورد؛ مثلاً آقابزرگ از خطبه الملاحم ـ که سیّد عبداللّه شبّر در کتاب علامات الظهور پس از خطبة البیان آورده ـ خبر می‏دهد.94 یا در کتاب‏های علایم ظهور، مطالب فراوانی به عنوان ملاحم از امیر موءمنان نقل می‏کند که مستند درستی از آن یافت نمی‏شود و بیشتر آنها از منابع و راویان عامه است؛ چنان که در عقد الدرر مطالبی طولانی درباره سفیانی و دیگر نشانه‏های ظهور، بدون ذکر سند، از علی(ع) نقل شده95 یا سیّد بن طاووس از کتب اهل سنت در التشریف بالمنن به جمع‏آوری چنین مطالبی پرداخته است.

سخن آخر

از مطالبی که گذشت، روشن شد که بسیاری از آنچه در کتب متأخر به عنوان خطبه‏های امیر موءمنان(ع) شهرت یافته، منبع و سند صحیحی ندارد. از این میان، خطبة البیان، تطنجیه و افتخار را به جرأت می‏توان جعلی دانست و انتساب مطالب نادرست آن به مولای موحدان و امیر موءمنان(ع) را ظلم به آن حضرت محسوب کرد.

منشأ این خطبه‏ها بیشتر کتاب المناقب ابن شهرآشوب سروی مازندرانی و همچنین مشارق الأنوار حافظ رجب بُرسی است. البته گفته شد که برخی از این خطبه‏ها نیز در نهج البلاغة و منابع معتبر وجود دارد؛ گرچه به نام آن اشاره نشده و گاه در مضمون آنها تفاوت‏هایی به چشم می‏خورد.